

فرمان هفتم

دزدی مکن

یعنی چه؟



ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست، داشته باشیم بطوریکه ما اجازه نداریم پول و یا اموال ممنوعان خود را به ناحق برداریم و یا با کلاهبرداری از دیگران مال و اموال آن‌ها را تصاحب شویم، تا مال و اموال خود را حفظ کرده و یا زیاد کنیم.

بعضی از انسان‌ها این فکر را می‌کنند که فرمان هفتم برای افراد تبهکار گفته شده است. مثلاً برای کسانی که از مغازه‌ها سیگار می‌دزدند و یا جیب‌بری می‌کنند و یا حتی دوچرخه می‌دزدند. ولی اینگونه نمی‌باشد چراکه این فرمان به همه ما انسان‌ها اشاره دارد.

در تمام دنیا ما شاهد تبهکاری و دزدی‌های روزافزونی می‌باشیم. خسارت وارده به سوپر مارکت‌ها از دزدی

های انجام شده بسیار بالا می‌باشد بطوری که فقط در آلمان این مبلغ به میلیاردها یورو می‌رسد. از طرفی سن این دزدها در هر دوره‌ای پایین‌تر می‌آید. و برای این که این دزدها نمی‌توانند تحت تعقیب قرار بگیرند از این بابت اقتصاد متحمل ضرر بزرگی در چرخه خود می‌شود. و بدین ترتیب ادم‌های دیگر بایستی این ضررها را در زمان خرید پرداخت نمایند. بطوری که افراد درست کار باید مبلغ بدهکاری افراد تبهکار را بپردازند. جامعه امروز ما به همین منوال در حال چرخش است تا زمانی که آن دزدها دست از اعمال‌شان بردارند. این روی بی‌رحم جامعه هر روز رو به افزایش می‌باشد بطوری که ما اکنون آن را یک نوع روش زندگی کردن در بین خودمان احساس می‌کنیم. و نه تنها در سوپر مارکت‌ها دزدی می‌شود بلکه در شرکت‌ها نیز این اتفاق می‌افتد زیرا کارگران به این باور هستند که وقتی آنها در یک جایی کار می‌کنند پس اجازه دارند از محل کارشان چیزی برای خودشان بردارند. این فرمان فقط به دزدیده شدن اشیاء اشاره نمی‌کند بلکه به مقوله‌های روحی نیز بر می‌گردد. در یک کلاس درس ادم دوست دارد که از هم شاگردی خودش تقلب بکند و از زحمات او که کشیده است دزدی بکند و یا مقوله کپی رایت سی‌دی‌ها که ادم بدون اجازه صاحب اثر و بدون پرداختن پول آن، آن را کپی و یا دانلود می‌کند.

تو نباید دزدی بکنی. این یک روش از زندگی ما انسان‌ها می‌باشد که خداوند آن را در ده فرمان به ما داده است. و جدیت خداوند را ما می‌توانیم در سخنان پولس که در نامه اول قرن‌تینان گفته است دریابیم: دزدان، طمعکاران، مست‌کنندگان، ناسزاگویان و کلاهبرداران در پادشاهی خدا هیچ بهره‌ای نخواهند داشت. (اول قرن‌تینان ۶-۱۰)

فرمان هفتم باعث در امنیت ماندن اموال و همه چیز افراد دیگر می‌شود. بعضی از افراد خیلی تعجب می‌کنند که عیسی از فرمان هفتم چیزی نگفته است. ولی ادم باید دقیقاً به موعظه عیسی نگاه کند چراکه او واقعا این امر را با معنی‌های خیلی خوبی بکار برده است. عیسی تمام زندگی ما را به عنوان یک نعمت موقتی از طرف خدا حساب نموده است. و در این جا این سوال پیش می‌آید که ما با این هدایای خداوند چگونه در زندگی استفاده می‌کنیم و آنها را کجا بکار می‌بریم. بدین ترتیب صاحب این هدایا می‌تواند از ما شکای باشد وقتی که ما ممنوع خود را که در زمان گرفتاری قرار دارد را نبینیم. ما می‌توانیم مثال آن مرد ثروتمند و لازاروس فقیر را بخوانیم (لقا ۱۶-۱۹؛ ۲۷) و یا مثال سامره‌ای بخشنده (لقا ۱۰؛ ۲۵-۳۵) را ببینیم. ما از فهمیدن این مثال‌ها بایستی ارتباط خاص دیگری با صاحب نعمت‌هایمان داشته باشیم. پولس این مفهوم را در انجیل بدین گونه بیان کرده

است: آنانی که دارای چیزی هستند طوری رفتار کنند که گویا چیزی ندارند و خریداران طوری رفتار کنند که گویا مالک آنچه خریده‌اند، نیستند. (اول قرن‌تین ۷؛ ۲۹-۳۰). در واقعا حق مالکیت را همه ما قبول داریم و نگاه مسیحی و ارنه ما مخالف آن نیست ولی ما می‌توانیم این نگاه و حق را در زمان احتیاجات برادرهای مان تغییر بدهیم. انجیل در هیچ زمان این را نمی‌گوید که مثلا فلان شخصی که دارای چیزی هست یک دزد شناخته می‌شود. زیرا پس باید همیشه بدین ترتیب یک فرد ثروتمند اموال خودش را به یک فرد فقیر بدهد. بدین گونه می‌تواند این رخ بدهد که دارایی‌ها باعث بوجود آوردن مشکلاتی برای صاحبانش بشود. در مثالی از انجیل عیسی از مرد ثروتمندی می‌خواهد که: همه آن چیزی را که دارد بفروشد و آنها را به فقرا بدهد. بدین صورت او به گنجی که در ملکوت خدا وجود دارد صاحب خواهد شد. (متا ۱۹، ۲۱) در این مثال، این دارایی خودش به خودی خود مشکل نمی‌باشد. و همچنین موضوع این نمی‌باشد که من ایا دارای اموال می‌توانم باشم یا نه. بلکه موضوع این است که خدا برای تو مهم تر است یا چیزهای دیگر تو؟ در اینجا موضوع برمی‌گردد به فرمان اول. دزدی در اصل چیزی است که یک شخص در نهایت خداوند را در دارایی‌هایش از دست داده است. وقتی که خداوند در بالای همه دارایی‌های من قرار نداشته باشد من فقط می‌توانم در خودم فرو بروم و خود را نابود سازم. و باعث این شود که من از چیزهای دیگران بردارم تا خودم را خدای خود در دارایی‌هایم سازم. و همچنین وقتی که من چیزی را دزدی می‌کنم من خودم را صاحب آن چیز تعیین می‌کنم.

همانطور که در زندگی شخصی مان می‌بینیم، در زندگی عموم هم این را می‌توانیم مشاهده بکنیم که مردم خداوند را در چیزهایی که دارا می‌باشند را نمی‌توانند ببینند. که همه آنها عاقبت انسان‌ها را به نابودی می‌کشاند. سالامو دانا در انجیل می‌گوید:

بطالت و دروغ را از من دور کن؛ نه فقرم ده، نه ثروت، بلکه به نانی که نصیبم است، مرا بپرور. مبادا سیر گشته، تو را انکار کنم، و بگویم: "خداوند کیست؟" یا فقیر گشته، دزدی کنم و نام خدای خویش را بی‌حرمت سازم. (امثال ۳۰؛ ۸-۹)

بنابراین دزدی از جایی شروع می‌شود که من در دوره آموزش شغلی ام و یا در دارایی ام و یا در فرهنگ ام خدا را در ان نادیده بگیرم. و بدون آن تفکر کنم.

آیا نمی‌دانید بدن شما معبد روح‌القدس است که خداوند به شما بخشیده و در شما ساکن است؟ علاوه بر این شما دیگر صاحب بدن خود نیستید، زیرا با قیمت گزافی خریده شده‌اید. پس بدنهای خود را برای جلال خدا بکار ببرید. (اول قرن‌تین ۶؛ ۱۹-۲۰)

چیزی که ما در این جامعه می‌توانیم ببینیم این است که ما می‌توانیم خودمان را از خدا پس بگیریم و صاحب خودمان بشویم و این خود آن روی بی‌رحم اجتماع ما می‌باشد.

فرمان هشتم

شهادت دروغ علیه هم‌نوع خود مده

یعنی چه؟

ما باید از خدا ترس داشته باشیم و او را دوست، داشته باشیم

بطوریکه ما نباید به دیگران دروغ گفته، اسرار آن‌ها را فاش نموده و غیبت نماییم و یا با خبرچینی از دیگران سابقه بد بسازیم، بلکه باید از آن‌ها دفاع کنیم و از خوبیهایشان بگوییم و نسبت به آن‌ها خوش بین باشیم.

زمانی که شیطان با حوا در بهشت مشغول صحبت کردن بود او جلوی شهامت حوا را نگرفت حتی او را وسوسه و یا تحریک نکرد او فقط به او دروغ گفت. وقتی که ما دروغ می‌گوییم تحت تاثیر شیطان قرار می‌گیریم. عیسی در یوحنا می‌گوید: شیطان پدر تمام دروغی هاست. حقیقت تمام مشکلات ما همه از این دروغ سرچشمه می‌گیرد:



ایا خدا واقعا به شما گفته که هیچ کس اجاز خوردن ان میوه های درخت را ندارد ؟ ... نخیر شما با این کار نخواهید مرد؟ (پیدایش ۱؛۴-۱)

خداوند حقیقت مطلق می باشد و ما این موضوع را از اول پیدایش تا اخر مکاشفه می توانیم بخوبی بارها ببینیم و درک نماییم. صفت حقیقت محض ، یک وصف کامل از وجودیت خدا می باشد. و او هیچگاه نمی تواند دروغ بگوید و او همیشه در سمت حقیقت باقی می ماند.

در فرمان هشتم خداوند ما را از دروغ گفتن نسبت به دیگری منع می کند. در اینجا موضوع اصلی ، گفته شدن دروغ بر ضد شخصی و برای خراب کردن او بر می گردد. همچنین موضوع بر سر کلیت دروغ نیز می باشد. من در اینجا از سه نوع دروغ صحبت کرده ام که در پایین انها را گردآوری کرده ام:

۱-شهادت دروغ دادن: در مفهوم اساسی ان می توان از شهادت دادن دروغین نسبت به شخصی برای خدشه وارد کردن به او در مقابل دادگاه نام برد.

۲-غیبت کسی را به بدی همه جا پخش کردن. بدین ترتیب که ما پشت سر کسی و در همه جا به بدی از او یاد کنیم.

۳-گفتن دروغ به راحتی و ابراز نداشتن حقیقت از دیگران.

۱-شهادت دروغ دادن: در عهد قدیم در دادگاه ها بدین صورت می توانستند رای صادر بکنند که اگر دو نفر راجعه چیزی شهادت می دادند برای دادگاه مورد قبول واقع می شد. شهادت ادم ها حتی در ان زمان از مدرک های دادگاهی نیز با اعتبار تر بود. از طرفی انزمان خیلی ها هم این را می دانستند که چطور می توان در دادگاهها از این موضوع سوء استفاده کرد. در اینجا ما می توانیم مثالی را از عهد عتیق و از کتاب اولین پادشاه فصل بیست و یک را بخوانیم:

در آن زمان ها اخاب پادشاه دیکتاتوری از قسمت های شمال اسرائیل و نابوت باغبانی بود که پشت کاخ پادشاه دارای باغی بود. اخاب روزی برای خودش تصمیم می گیرد که باغ نابوت را برای خودش داشته باشد. ولی فقط یک مشکلی در آنجا وجود داشت و آن هم این بود که آن باغ مال نابوت بود. او به هیچ عنوان نمی خواست که باغ خودش را نه برای مصرف پادشاه و نه برای محل خوش گذرانی او از دست بدهد. او با این کارش پادشاه را خیلی عصبانی کرد. ادم ها در آن زمان اجازه نداشتن که پادشاهان را عصبانی بکنند. و این را باید نابوت متوجه می شد برای همین ایزابل همسر پادشاه نقشه کثیفی برای آن باغبان می کشد. و دو نفر را برای شهادت دادن علیه او فراهم می کند و به او تهمت بی حرمتی کردن به خدا و پادشاه را می زنند. و بدین ترتیب باعث سنگسار و مرگ او می شود. این داستان برای ما خیلی آشنا می باشد چراکه ما مشابه آن را در دنیای خودمان هزاران بار دیده ایم. با یک شهادت دروغین که باعث از بین رفتن تمام زندگی یک شخص می شود. خداوند از زندگی دیگران محافظت می کند. و یک حصاری به دور آن در برابر شهادت دروغین می کشد.

۲- درباره شخصی حرف های دروغ پخش کردن: در معنی و مفهوم دیگر این جمله می توان گفت که ما اجازه نداریم با حرف های بد و گفتن درباره کسی زندگی او را به نابودی بکشانیم. در نامه یعقوب این تذکر را که درباره زبان است را ما می توانیم بخوانیم. زبان انسان این توانایی را دارد که زندگی یک انسان را به راه درست و یا اشتباه تغییر بدهد. اگر ما همیشه درباره شخصی بد بگوییم آن شخص دیگر نمی تواند وضعیت خودش را بهتر کند. آن شخص با کلمات بد ما در خود فرو می رود و وضعیت بدتری پیدا می کند. همانطوری که یک کشتی بزرگ با یک سکان کوچک تغییر مسیر می دهد زبان انسان نیز می تواند مسیر زندگی یک نفر را به خوبی و یا به بدی تغییر دهد.

همچنین می توان کشتی های بسیار بزرگ را که از بادهای سخت رانده می شوند، با استفاده از سکان بسیار کوچکی مهار کرد و به هر جا که ناخدا بخواهد، هدایت نمود. زبان هم همین طور است، گرچه عضو کوچکی است ولی ادعاهای بسیار بزرگی می نماید. چه جنگلهای بزرگ که با جرقه های، آتش می گیرند. زبان هم آتش است! در میان تمام اعضای بدن ما زبان دنیایی از شرارت است که همه وجودمان را می آلود و دوران زندگی را به جهنم سوزانی مبدل می کند. (یعقوب ۳:۴-۶)

اثرات مخرب بدگویی های ما توسط وسایل ارتباطی مدرن هر روز بیشتر و گسترده تر شده است. در چند ثانیه می تواند یک عکس و یا یک خبر بدی درباره تو در همه جهان پخش شود. بنابراین این امر خیلی مهم شده است که ما باید بدانیم که از چه کلماتی را امروزه بایستی بکار ببریم و یا از این وسایل ارتباطی مدرن امروزی چگونه باید استفاده نماییم.

لوتر همه این نکات را در چند جمله بیان کرده است: ما باید همه گناهان دیگران را ببخشیم و درباره ایشان به خوبی بگوییم و زندگی آنها را به بهترین شکل هدایت کنیم.

۳- گفتن دروغ به راحتی و ابراز نداشتن حقیقت به دیگران. دروغ گفتن فقط نگفتن حقیقت نمی باشد بلکه حتی در بیان نکردن امری دقیق از موضوعی نیز صدق می کند. حتی با عنوان نکردن کوچک ترین چیزهای یک موضوع نیز، ما در سمت شیطان قرار میگیریم. زیرا او پدر همه دروغی ها می باشد. (یوحنا ۸:۴۴)

دروغ در اساس بیشترین دلیلی برای به هم خوردن و آسیب دیدن اجتماعی بین روابط انسان ها می باشد. وقتی ادم به یک شخصی دیگر اعتماد نداشته باشد و یا او را نشناسد دیگر او مردد می شود و اصلا نمی خواهد که چیزی به کسی بگوید زیرا او نمی داند که آن شخص با آن خبری که او به آن شخص می دهد چه کار می کند. بدین ترتیب دیگر ادم باید خود را از دیگران جدا کند. و چیزی به کسی نمی تواند بگوید و این یک اتفاق بسیار دردناکی می باشد زیرا آن باعث به انزوا کشیدن آن ادم می شود. انسان ها این نیاز را دارند که همیشه به یکدیگر چیزی را به اطلاع برسانند. ولی کسی نمی تواند به شخصی اعتماد داشته باشد و یا با او صحبت نماید. مورد قابل توجه این است که همین ماجرا را ادم و حوا به ترسیم کشیده اند. جایی که آنها دروغ گفته اند و بعد از آن سعی دارند خودشان را با برگ درخت انجیل بپوشانند و امیدوارند که کسی آنها را نمی بیند ولی از چشم خداوند تمام حقایق آشکار می شوند حتی آنهایی که پنهان هستند.

خداوند به دیدار ما می آید با آنچه که هستیم و به همان وضعیتی که داریم. او طوری بدنهای ضعیف و فانی ما را تغییر خواهد داد تا به بدن پر شکوه او شباهت یابد و این کار را با قدرتی که همه چیز را تحت فرمان او در می آورد، انجام خواهد داد. (فیلیپیان 21:3) یعنی این به این معنی است که تمام آن اعتمادی که در بین ادم و حوا از بین رفته است را می توان برگرداند. و زمانی که ما به سوی خدا قدم برمی داریم می توانیم آن اعتماد از دست رفته خودمان را دوباره بدست آورده و تمام حقه ها و دروغ های زندگی مان را در گوشه ای پرت نماییم. در زمان رک و صادق بودن ما اعتماد نیز به خودی خود ظاهر می گردد. و از بوجود آمدن این اعتماد محبت نیز جای خودش را در بین ما پیدا خواهد کرد. چیزی که ما هنوز در روی این زمین نداریم و همچنین آن را ما برای خودمان تمرین می کنیم.

ما این جمله های زیر را برای خودمان تجسم می کنیم:

ما بعد از مرگمان در جلوی در بهشت باید بایستیم. در آنجا وردی مجانی است. بعد تو با احتیاط خاصی می پرسی که چه چیزهایی در داخل بهشت وجود دارد. ما در نهایت باید تا ابد در آنجا بمانیم. چه جواب بسیار خوشنود کننده ای. خداوند و همه حقایق ناب در آنجا. در آنجا دیگر رازی پنهان نمی ماند. تو در آنجا به صورت کامل شناخته شده و تو را دوست خواهند داشت. این گفته ها خیلی خوب بنظر می آید ولی همچنین یک حس بخصوصی به ادم منتقل می نماید. آیا باید همه چیز به صورت اشکار نمایان شود؟ حتی آن رازهای خیلی خصوصی مان؟ در اینجا برای ما این تردید بوجود می آید که با توجه به این سخنان آیا ما هنوز دوست داریم به همچنین جایی برویم. در آنجا هزاران دلیلی وجود دارد که ما نمی توانیم به بزرگترین مهربانی موجود اعتماد کنیم و رازهای خصوصی مان را از خداوند پنهان نگه داریم. و به او اعتماد نداشته باشیم. و او را رد نکنیم. ما دقیقا همانند ادم و حوا هستیم و می خواهیم خودمان را همیشه پنهان نگه داریم. اگر اینگونه باشد من در بهشت و در جایی اشتباه قرار دارم. این تصور از بهشت می تواند دلیل خوبی برای ما تا به حقیقت گویی عادت کنیم و آن را همیشه تمرین کنیم. زیرا حقیقت به بهشت و خدا متعلق می باشد. همانطور که محبت به خدا متعلق می باشد. جایی که ادم می تواند این حقیقت گویی را تمرین کند مکان اعتراف به گناهان است. در زمان انجام اعتراف به گناهان من به صورت کاملا اشکار و صادق در برابر شخصی که همان کشیش می باشد قرار می گیرم. و من به او تمام و کوچکترین رازهای خودم را می گویم و با او به درگاه خداوند قدم می گذارم. (شخصی که اعتراف گناهان دیگران را گوش می کند از طرف سازمان کلیسایی موظف است که آن را به دیگران نگوید و فقط در پیش خودش نگه دارد) من به خدای پدر اعتماد دارم که او من را بخاطر عیسی مسیح به گوشه ای پرت نمی کند و حتی با توجه به تمامی رازها و گناهانم من را از درگاه خودش بیرون نمی کند. به همین ترتیب و روش ما گفتن حقیقت را در همین جا و برای خودمان تمرین می کنیم. این مسیری را که ما به سوی اعتراف به گناهان برگزیده ایم دقیقا خلاف آن مسیر ادم و حوا می باشد و بجای پنهان کردن تمام رازهای ندگی مان ، ما آنها را به صورت اشکار و صادق عنوان می کنیم.